

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال یازدهم / دوره جدید / شماره ۴۱ / پاییز ۱۳۹۴
صص ۸-۱۷

شروط ولّی در امور شخصی از منظر مذاهب خمسّه

• علیرضا عالمزاده

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مذاهب اسلامی

ali.alemzadeh64@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۷/۱۹

چکیده

در شرع مقدس اسلام، ولایت در امور شخصی، برای پدر و جدّ پدری به طور مشترک ثابت است؛ یعنی هرکدام در اعمال ولایت خود نسبت به مولی علیه، استقلال دارند و به تنهایی می‌توانند اعمال ولایت کنند. از آنجا که صغار و مجانین از قدرت و اراده شخصی و جلب منافع خود ناتوان هستند و در شرع برای آنان، ولی و سرپرست تعیین شده است و تصرف ولی در امور مربوط به آنان، مگر در جهت حفظ منافع و مصالح آنها، صحیح نیست، بنابراین تصرف پدر، جدّ پدری، برادر و وصی که به عنوان ولی در امور مولی علیه دخالت و تصرف دارند، باید براساس مصلحت و مشروط به عدم مفسده باشد. فقهای صاحب نظر اهل سنت و شیعه در این باره، در برخی از موارد، اختلاف نظرهایی دارند و هر یک نظر و ادله خاص خود را ارائه کرده‌اند. از این رو، در این نوشتار، شروطی که برای اهلیت ولی، جهت ولایت، از نگاه اهل سنت و شیعه لازم است، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: ولی، بلوغ، عقل، اسلام، عدالت، شروط ولایت.



مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی

سال یازدهم
شماره ۴۱-پاییز ۱۳۹۴

مقدمه

در کتب فقهی شیعه و اهل سنت^۱ در مبحث ولایت، از امور شخصی بحث شده است، اما اختلاف نظرهایی میان فقهای شیعه و اهل سنت در این زمینه وجود دارد که این نوشتار در نظر دارد، تا با تطبیق دیدگاهها و ادله امامیه و اهل سنت، به حقیقت مستدل شرایط و حدود ولی در امور شخصی دست یابد. ولایت از دیدگاههای مختلف، دارای اقسامی همچون: مخصوص و غیرمخصوص، اجباری و اختیاری، و عام و خاص است. تأکید این مقاله بر دو نوع اخیر است؛ یعنی ولایت در امور عامه و ولایت در امور شخصی. شروط ولی در امور شخصی، شامل ولایت در عبادات، معاملات و احوالات شخصیه است، از این رو به ذکر این شروط به طور کلی پرداخته می شود.

شروط اهلیت ولی

از بررسی نظرات مذاهب فقهی، چند شرط اصلی در این موضوع به دست می آید که فقهای شیعه و اهل سنت، در برخی از این شروط باهم اتفاق، و در بعضی، اختلاف دارند:

۱) ذکوریت

این شرط با توجه به این موضوع مطرح می شود که ولایت، اول و به ذات، بر عهده پدر و جد پدری قرار داده شده است، اما این بدان معنا نیست که مادر صلاحیت و قابلیت ولایت در امور شخصی را نداشته باشد، بلکه مادر به واسطه وکالت، وصیت و ... می تواند ولی باشد. این نظر مورد اتفاق تمامی علمای امامیه و اهل سنت می باشد،^۲ به جز شافعی که ولایت را منحصر برای پدر می داند.

۲) عقل و کمال

ولایت برای کسی که به دلیل طفولیت، جنون، بی هوشی، سفاهت و مرض شدید، به رشد و کمال نرسیده است، همچنین برای سالخورده که از تفکر و دقت، باز می ماند، ثابت نمی شود. دلیل فقهای شیعه و سنی از این قرار است: اولاً؛ اصل عدم ولایت و اجماع اصحاب بر این موضوع است،^۳ اما کسی که مسلوب العقل است، به خاطر عدم توانایی تدبّر و تأمل در امور، نه بر خود ولایت دارد و نه بر دیگران. ثانیاً؛ عدم ولایت کودک که یکی از شرایط ولی است، به دلیل این است که کودک به رشد عقلی و فکری نرسیده، تا بتواند بر کسی یا حتی خود ولایت داشته باشد، اما مجنون نیز چنانچه جنونش اطباقی (دائمی) باشد، به اتفاق شیعه و سنی ولایتش از بین می رود. شافعی می گوید: «لایکون الولی ولیاً حتی یكون رشیداً یعقل موضع الحظ، فلا ولایة لمعتوه و المجنون الذی لا یفیک». ^۴ این اقدامه نیز می گوید: «ولی، تا زمانی که رشید شود که سود و بهره را درک کند، ولی نمی باشد؛ پس هیچ ولایتی برای فرد تربیت ناپذیر و مجنونی که بهبود نمی یابد، نیست و اگر جنون فرد، ادواری و منقطع باشد، در حال بهبودی، ولایت دارد و در حال جنون، ولایتی ندارد».^۵

خطیب شربینی شافعی، مطلبی را به این حکم اضافه کرده است و چنین می گوید: «اگر مجنون بهبود یابد و آثار دیوانگی، همچون پرخاشگری باقی باشد، در هردو حالت جنون ادواری و جنون اطباقی، ولایتی ندارد».^۶ اما کسی که بی هوش شده، چنانچه بی هوشی او یک روز یا دو روز یا بیشتر طول بکشد، در حالت بی هوشی ولایتش زایل می شود و باید منتظر زمانی بود که بهبود یابد، مانند فرد خواب که در انتظار بیداری است و اگر بی هوشی او به گونه ای باشد که غالباً دوام

۳. الانصاف، ج ۷، ص ۷۵.

۴. الام، ج ۵، صص ۱۴ و ۱۵.

۵. المعنی، ج ۷، ص ۳۵۶.

۶. معنی المحتاج، ج ۳، ص ۱۵۴.

۱. نک: مسالک الافهام؛ تذکرة الفقهاء؛ شرائع الاسلام؛ جواهر الکلام؛ المبسوط؛ المجموع؛ المعنی؛ الفقه علی المذاهب الاربعه.

۲. نک: المعنی، ج ۷، ص ۳۵۶؛ بدایة المجتهد، ج ۲، ص ۱۲.





نمی‌یابد، مانند کسی که صرع دارد، ولایتش از بین نمی‌رود و مرجع تشخیص طولانی یا کوتاه بودن زمان بی‌هوشی، اهل‌خبره هستند که این نظر علامه حلی در تذکرة الفقهاء^۷ است و علمای اهل سنت نیز بر این عقیده‌اند که اغما، سبب زوال ولایت نمی‌شود. ابن‌قدامة می‌گوید: «اغما، ولایت را از بین نمی‌برد؛ زیرا اغما و بی‌هوشی به زودی از بین می‌رود و مانند خواب است و به همین خاطر، ولایت بر فرد بی‌هوش، ثابت نمی‌شود».^۸ مرداوی نیز می‌گوید: «ولایت بنا بر نظر صحیح مذهب، با بی‌هوشی از بین نمی‌رود و این ظاهر کلام اکثر اصحاب است و قولی می‌گوید که با بی‌هوشی، ولایت از بین می‌رود».^۹

اما مستی که باعث از بین رفتن عقل می‌شود، ساقط کننده ولایت است، نه به خاطر برخورداری از علتی همچون شرب خمری که موجب فسق می‌شود؛ یعنی فسوق مانع ولایت نیست. نزد ما بنا بر اصح، به خاطر اختلال نظر و عدم اعتبار کلامش، انثناء ولایتش بعید نیست، هر چند امکان تمییز برایش وجود داشته باشد. شافعی قائل به دو وجه است، نووی می‌گوید: «اما درباره سکران، اگر بگوییم که فاسق، ولی نیست و این فاسق است، پس ولی نیست؛ اگر بگوییم که فاسق ولی است و بنا بر این آیا سکران از ولایت خارج می‌شود؟ که در آن دو وجه است، مثل جنون ادواری».^{۱۰}

در بیماریهای شدید و امراضی که مانع نظر و شناخت مصلحت است، ولایت از اقرب، زوال می‌یابد و به ابعاد منتقل می‌شود. این قول علامه حلی در تذکرة الفقهاء است^{۱۱} که ظاهر در غیر مملوک است و این یکی از دو قول شافعی است و در قول دوم انتقال ولایت به سلطان و حاکم است، نه به ابعاد،^{۱۲} و اگر

برایش تحصیل و امکان به دست آوردن و نظر دادن باقی باشد، ولایتش زوال نمی‌یابد، بلکه ثابت می‌ماند که این قول شهید ثانی در مسالک است.^{۱۳}

نووی می‌گوید: «شافعی گفت: اگر سفیه یا ضعیف غیر عالم به موضع حظ و منفعت باشد، یا بیماری شدیدی داشته باشد، یا به علتی از ولایت خارج شود، پس مانند کسی است که مرده است و سپس می‌گوید: اصحاب ما گفته‌اند کسی که به بیماری شدیدی مبتلا باشد و نظرش نقص داشته باشد و نتواند مصلحت و حظ مولی علیه را تشخیص دهد، ولایتش ثابت نیست و همچنین کسی که مولم است و نیز آن کسی که از شدت درد نمی‌تواند تفکر کند».^{۱۴} اما کسی که به علتی، دست یا پایش قطع شده، یا زخمی عظیم برداشته که از حد تمییز دادن خارج شده است، ولایتش زوال می‌یابد، همچنین در پیری و کهولتی که موجب اختلال نظر می‌باشد، ولایت، زوال می‌یابد و این قول احمد^{۱۵} و شافعی^{۱۶} است.

از مسائل حائز اهمیت، این است که آیا کوری ولایت را نفی می‌کند؟ در جواب باید گفت: برخی فقهای برجسته همچون شافعی^{۱۷} و ابن‌قدامة،^{۱۸} بر این نظر هستند که کوری، منافاتی با ولایت ندارد، خواه از زمان ولایت و یا بعداً ایجاد شده باشد، به این دلیل که ولی اهل نظر، بحث و اجتهاد است. همچنین مسئله دیگر، این است که آیا ناطق بودن ولی، لازم است؟ در جواب باید گفت: اینکه ولی باید ناطق باشد، شرط نیست، بلکه برای لال که اشاره‌اش مفهوم داشته باشد، ولایتش جایز است، به خاطر اینکه اشاره قائم مقام، نطق است و در سایر عقود و احکام، همانند نطق می‌باشد و اگر اشاره‌اش مفهومی نداشته باشد، صحیح

۱۳. مسالک الافهام، ج ۲، ص ۱۶.

۱۴. المجموع، ج ۱۶، ص ۱۶۰.

۱۵. المعنی، ج ۷، ص ۳۵۵.

۱۶. مغنی المحتاج، ج ۳، ص ۱۵۴.

۱۷. المجموع، ج ۱۶، ص ۱۵۷.

۱۸. المعنی، ج ۷، ص ۳۵۷.

۷. تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۶۰۰.

۸. المعنی، ج ۷، ص ۳۵۵.

۹. الانصاف، ج ۸، ص ۷۵.

۱۰. المجموع، ج ۱۶، ص ۱۶۲.

۱۱. تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۶۰۰.

۱۲. مغنی المحتاج، ج ۳، ص ۱۵۴.

نیست که ولی باشد، آن هم به دلیل عدم انتفاعش و نیز تعدّر وصول به اختیار که این قول شافعی^{۱۹} و احمد^{۲۰} است. همچنین باید گفت: نزد فقهای شیعه همچون محقق حلی و امام خمینی، نیز پدر و جد پدری (هر قدر بالا رود) بر فرزند صغیر و فرزند بالغ دیوانه یا سفیه (کم عقل) خود ولایت در ازدواج دارند و می‌توانند او را به ازدواج دیگری درآورند^{۲۱} و بنا به نظر مشهور در فقه، آن پسر یا دختر پس از بلوغ نمی‌تواند، ازدواج را برهم بزند.^{۲۲}

۳) اسلام

اسلام، یکی دیگر از شرایط ولایت است؛ زیرا برای کافر، خواه پدر و جد یا غیر آن دو، بر فرزندش یا مملوک مسلمان، مذکر یا مؤنث، صغیر یا مجنون و سفیه یا بکری که قائل به ولایت بر او هستیم، ولایتی ثابت نیست. محقق حلی می‌گوید: «اگر ولی کافر باشد، ولایتی برایش نیست و اگر پدر کافر باشد، ولایت مختص جد ثابت می‌شود»^{۲۳} و اطلاق قول محقق، بر عدم ولایت کافر بر فرزندش و مملوک مسلمان، با فتوای اصحاب و ادعای اجماع بعضی، ثابت شده است.^{۲۴}

ادله شرط اسلام از این قرار است:

۱. کتاب: خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^{۲۵} «خدا برای کافران هیچ‌گاه نسبت به اهل ایمان تسلط باز نخواهد نمود» و «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»^{۲۶} «مردان و زنان مؤمن، بعضی دوست و یاور بعضی دیگرند».

۲. روایات: در روایتی آمده که پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «اسلام بالا می‌برد و چیزی بر او برتری نمی‌یابد»^{۲۷}. همچنین از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده‌اند که ایشان عمرو بن امیه را به حبشه فرستاد، سپس ام‌حبیبه دختر ابوسفیان را به ازدواج او درآورد و خالد بن سعید بن عاص که پسر عموی عمرو بود، او را با ام‌حبیبه تزویج نمود؛ چون پدر ام‌حبیبه کافر بود.^{۲۸} احمد می‌گوید: «خبر رسیده است که علی (ع) نکاح پدری را که نصرانی بود، رد کرد»^{۲۹}. برای اینکه خدا ولایت را بین مشرکان، مسلمانان، مواریث و عقل قطع کرد، به این معنا که کافر از مسلمان ارث نمی‌گیرد، گرچه وارث داشته باشد و همین‌طور در مورد ولایت در نکاح. علاوه بر این، اثبات ولایت کافر بر مسلمان، به خواری و ذلت مسلمان از حیث کافر اشعار دارد و این جایز نمی‌باشد و به همین دلیل زن مسلمان، از ازدواج با مرد کافر منع شده است.

اهل سنت یکی از شروط ولی را، اتفاق دین او با دین مولی علیه می‌دانند. بنابراین مسلمان بر فرزند مسلمان خود، و کافر بر فرزند کافرش، ولایت دارد و مسلمان ولی کافر، و کافر نیز ولی مسلمان نیست. بعضی از نصوص آنها از این قرار است:

کسانی از حنفیه می‌گویند: «ولایتی برای کافر بر مسلمان نیست، به خاطر اینکه بین آنها میراثی نیست و حضرت محمد (ص) می‌فرماید: «اهل دو ملت چیزی را به ارث نمی‌برند»، و به خاطر اینکه کافر از اهل ولایت بر مسلمان نیست، شرع، ولایت کافر بر مسلمان را قطع کرده است و همین‌طور اگر ولی مسلمان باشد و مولی علیه کافر باشد، ولایتی برایش نیست؛ زیرا مسلمان از کافر ارث نمی‌برد و حضرت محمد (ص) می‌فرماید: «مؤمن از کافر، و کافر از مؤمن ارث نمی‌برد»^{۳۰}. ... اگر پدر، کافر باشد و مولی

۲۷. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۴۳؛ وسائل الشیعه، باب ۱۷.

۲۸. المجموع، ج ۱۶، ص ۱۶۰.

۲۹. المغنی، ج ۷، ص ۳۵۶.

۳۰. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۷۷.

۱۹. المجموع، ج ۱۶، ص ۱۶۰.

۲۰. المغنی، ج ۷، ص ۳۵۷.

۲۱. شرح اللمعة، ص ۳۲۳.

۲۲. شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۵۰۲؛ تحریر الوسیله، مسئله ۵.

۲۳. شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲۴. مسالک الافهام، ج ۷، ص ۶۶؛ کشف اللنام، ج ۲، ص ۱۶.

۲۵. نساء، ۱۴۱.

۲۶. توبه، ۷۱.





علیه مسلمان باشد، ولایتی برایش نیست، به خاطر اینکه از او ارث نمی‌برد و همین‌طور اگر پدر مسلمان باشد و مولی علیه کافر باشد، ولایتی برایش نیست، به خاطر اینکه از او ارث نمی‌برد، بنابراین ولایت دائر، با استحقاق ارث ثابت می‌شود.^{۳۱} شافعی نیز می‌گوید: «مسلمان، ولی کافر نمی‌باشد، گرچه دخترش باشد، مگر اینکه از امت او باشد، ولی مسلمان نمی‌باشد، گرچه دخترش باشد».^{۳۲}

سبکی از مالکیه نظر خود را چنین بیان می‌دارد: «ولایت کافر بر مسلمان و برعکس آن را منع می‌کنند، بنابراین مسلمان، ولی کافر نمی‌شود».^{۳۳} ابن‌قده از حنابله نیز می‌گوید: «کافر ولی مسلمان نیست و این قول عامه و اهل علم است و ابن‌منذر می‌گوید: جمیع اهل سنت و اهل علم بر این قول می‌باشند».^{۳۴} مرداوی می‌گوید: «کافر بر مال فرزند کافرش، با عدالت به طور صحیح از مذهب، ولایت می‌کند و اصحاب نیز آن را انتخاب کرده‌اند و علاوه بر این، ولایتی برای مسلمان بر کافر نیست. نزد حنابله بدین صورت است و بر این عقیده‌اند».^{۳۵} همچنین ابن‌حزم می‌گوید: «کافر ولی مسلمان نمی‌باشد و مسلمان نیز بر کافر ولایت ندارد، پدر و جد در ولایت یکسان هستند و کافر ولی مولی علیه کافر است».^{۳۶}

۴) عدم حجر

ولایتی برای سفیه در مال نیست، برای اینکه او از تصرف در مال ممنوع است و خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»^{۳۷} «اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار

داده، به دست سفیهان نسپارید».^{۳۸} در ولایت ولی محجور بر صغیر در نکاح اختلاف است. در کشف اللثام آمده است: «ولایتی بر سفیه به خاطر نقصانش وجود ندارد و محتمل است عدم ولایتش بر مولی علیهم».^{۳۹} صاحب جواهر بر این نظر اشکال گرفته است: «محجور علیه در خصوص تصرف در مالش محجور است، پس مانعی در ولایتش در باب نکاح وجود ندارد»^{۴۰} و همین‌طور اهل سنت بعد از اتفاقشان بر عدم ولایت سفیه در مال، در ولایتش در باب نکاح اختلاف کرده‌اند و مشهور مذهب می‌گویند که سفاهت، ولایت را منع نمی‌کند^{۴۱} و ابوحنیفه^{۴۲} و احمد^{۴۳} نیز این قول را بیان می‌دارند.

شافعی می‌گوید: «اگر ولی سفیه باشد، پس او مانند کسی است که مرده است»^{۴۴} و نیز می‌گوید: مرد اگر سفیه باشد، یا اگر غیرعالم به موضع حظ برای خودش و کسی که همسرش می‌شود، باشد، نمی‌تواند برای خودش و دیگری ولی باشد.^{۴۵}

اما محجور علیه به فلس و ورشکستگی، به خاطر وجود مقتضی، ولایتش در نکاح زوال نمی‌یابد و آن سبب ورشکستگی است که حجر می‌باشد، به خاطر اینکه چیزی از توجه و نظرش سلب و کم نمی‌شود و حجرش در حق بدهکاران است و محتمل است که ولایتش در مال زوال می‌یابد؛ زیرا حجر به خاطر فلس و ورشکستگی در اثر اختیار سوء و نادرست او و عدم شناخت به مواضع حظ و عدم رشدش در دفع مالش است و به خاطر همین، در ولایتش بر صغیر خوف ضرر بر مولی علیه است.

۳۸. المغنی، ج ۷، ص ۳۵۶.

۳۹. کشف اللثام، ج ۲، ص ۱۶.

۴۰. جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۲۰۷.

۴۱. بدایة المجتهد، ج ۲، ص ۱۲.

۴۲. همان.

۴۳. بدائع الصنائع، ج ۸، ص ۷۵.

۴۴. المجموع، ج ۱۶، ص ۱۶۰.

۴۵. الام، ج ۵، ص ۱۴.

۳۱. بدائع الصنائع، ج ۲، ص ۲۳۹؛ المبسوط، ج ۴، صص ۲۲۳ و ۲۲۴.

۳۲. الام، ج ۵، ص ۱۴.

۳۳. بلغة السالک، ج ۱، ص ۳۸۷.

۳۴. المغنی، ج ۷، ص ۳۵۶.

۳۵. الانصاف، ج ۵، ص ۳۲۴.

۳۶. المحلی، ج ۹، ص ۴۷۳.

۳۷. نساء، ۵.

۵) عدالت

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن این است که آیا عدالت در ولایت پدر و جد معتبر است یا خیر؟ مشهور عدم اعتبار عدالت در ولایت پدر و جد است و در این مسئله ابن حمزه در الوسیله^{۴۶} و فخرالمحققین در ایضاح الفوائد^{۴۷} مخالفت کرده‌اند و قائلند که اگر پدر و جد فاسق باشند، تصرفشان در حق صغار نافذ نیست.

الف) دیدگاه امامیه

اشترای عدالت در ولایت پدر و جد پدری، به این معنا است که تصرف ایشان در حق صغار، از روی مصلحت و خیرخواهی باشد. فخرالمحققین می‌گوید: «و اما اینکه آیا فسق پدر ولایت او را عزل می‌نماید، نزد من صحیح‌تر این است که ولایتی برای پدر نیست، مادامی که فاسق باشد».^{۴۸} علامه حلی می‌گوید: «فسق، ولایت نکاح را نزد علمای ما سلب نمی‌کند، پس برای فاسق است که دختر صالحه را با اذنش و دختر مجنون را مطلقاً تزویج کند». وی در جای دیگر بیان می‌دارد: «برای جد ولایت مال با عدالت است، ...».^{۴۹}

ابن حمزه در فصل مربوط به حضانت می‌گوید: «مادر اولی به حضانت است برای پسر بچه تا زمانی که او را از شیر بگیرد و برای دختر بچه تا به سن ۷ سالگی برسد، مادامی که مادر فاسق نباشد، پس اگر فاسق شود، حق حضانت از او گرفته می‌شود و اگر پدر غیر فاسق باشد و پسر از شیر گرفته شده باشد و دختر ۷ ساله شده باشد، برای حضانت اولی است، همان‌طور که در ولایت نکاح باید فاسق نباشد».^{۵۰}

بنابراین اشترای عدالت در ولایت پدر و جد، برای جلوگیری از تزییع حقوق صغار است که از تفویض مصالح و اضرار به آنها جلوگیری می‌کند و در بین اولیا بر عدالت پدر و جد پدری بیش از دیگران تأکید شده

است، ولی اقدامات وصی نیز، باید با غبطه و مصلحت باشد و حاکم شرع که مظهری از برقراری عدالت در جامعه است، در مورد ایتم و صغار، مصلحت آنان را باید مد نظر قرار دهد. در مورد اشترای عدالت در ولی، به دلایلی استناد شده است که عبارتند از:

۱. کتاب: خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»؛^{۵۱} «ای مؤمنان بدانید هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد، تحقیق کنید مبادا به سخن چینی فاسقی از نادانی به قومی رنجی رسانید و سخت پشیمان گردید»، «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»؛^{۵۲} «اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان نسپارید» و «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛^{۵۳} «عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید». از این آیات می‌توان فهمید عدالت در ولایت ولی، شرط است؛ زیرا وقتی در مسائل دینی و احکام شرعی، عدالت شرط باشد، در ولایت به طریق اولی شرط می‌باشد.

۲. روایت: فضل بن عبدالملک روایت می‌کند: امام صادق(ع) می‌فرماید: هرگاه جد، دختر پسرش را تزویج کند، در حالی که پدرش زنده باشد و جد راضی باشد، جایز است. گفتم: اگر پدر فردی را برای دختر اختیار کند و جد فرد دیگری را اختیار کند و هر دو در عدل و رضا یکسان باشند، حضرت فرمود: دوست دارم آنچه را که جد با آن راضی است.^{۵۴} همچنین برای عدم اعتبار عدالت در ولی، به روایات استناد شده است که از این قرارند:

محمد بن مسلم روایت کرده است: از امام صادق(ع) درباره مردی که به اموال پسرش احتیاج دارد، سؤال کردم، فرمود: از مال پسرش آنچه را که می‌خواهد

۴۶. الوسیله، ص ۲۷۹.

۴۷. ایضاح الفوائد، ج ۲، ص ۶۲۷.

۴۸. همان.

۴۹. تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۵۹۹.

۵۰. الوسیله، ص ۲۷۹.

۵۱. حجرات، ۶.

۵۲. نساء، ۵.

۵۳. بقره، ۱۲۴.

۵۴. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۱۸.





بردارد، ولی پسر نمی‌تواند چیزی از مال پدرش جز به اجازه او بردارد و هنگامی که پسرش نباشد، بر دخترش واقع می‌شود و حضرت محمد(ص) به مردی فرمود: تو و مالت از آن پدرت هستی.^{۵۵} وی همچنین در روایتی دیگر بیان می‌دارد: از امام صادق(ع) درباره مردی سؤال کردم که به مردی دیگر وصیت کرده درباره پسرش و مالی که برای آنها است و اجازه داده که با آن مال کار کند و سود بین او و مرد و پسرش تقسیم شود. پس فرمود: اشکالی در آن نیست از مالی که پدرش به او در این کار اجازه داده، در حالی که زنده است.^{۵۶} از عبید بن زراره^{۵۷} و علی بن جعفر^{۵۸} نیز در این زمینه روایت شده است.

همان‌طور که روشن است، در این ادله اطلاق وجود دارد و شامل ابوی فاسق و عادل می‌شود و ثابت است که ولایت پدر و جد، مشروط به عدالت نیست؛ زیرا در غیر این صورت به طور صریح آن را شرط می‌کردند و در آیات و روایات، سخنی از این شرط به میان می‌آمد، در حالی که به وضوح می‌بینیم عدالت شرط ولایت نیست.

ب) دیدگاه اهل سنت

عدالت از نظر اهل سنت، وسیله‌ای برای حفظ اموال صغیر در تصرفات ولی است و خودش هیچ غایتی نیست و مهم این است که تصرف در مال صغیر براساس مصلحت باشد، بنابراین در عدالت، رعایت مصلحت و عدم مفسده در تصرفات ولی، مسئله‌ای قطعی است و در اینکه عدالت ظاهری شرط است یا عدالت ظاهری و باطنی، بین اهل سنت اختلاف است.

مالک،^{۵۹} ابوحنیفه،^{۶۰} شافعی در یکی از دو قولش^{۶۱}

و احمد^{۶۲} در یکی از دو روایت، قائل به عدم اعتبار ولایت هستند. شاشی از شافعی می‌گوید: «آیا حاکم به ثبوت عدالت پدر و جد پدری، در ثبوت ولایت بر فرزندانشان نیاز دارد؟ قاضی ابوطیب دو وجه ذکر نموده است: اول اینکه عدالت ظاهری در آنها کفایت می‌کند، دوم اینکه عدالت ظاهری کافی نیست و باید عدالت باطنی و ظاهری باشد».^{۶۳}

نووی در ثبوت عدالت پدر و جد پدری در ولایت بر فرزندانشان، به هر دو وجه قائل است؛ یکی عدالت ظاهری و دیگری عدالت ظاهری و باطنی.^{۶۴} خطیب شریینی می‌گوید: «عدالت ظاهری در ولایت پدر و جد پدری کفایت می‌کند».^{۶۵} زهری غمراوی نیز در کتاب خود، به این مطلب اشاره کرده است.^{۶۶} همچنین مرداوی می‌گوید: «ولایت بر صغیر و مجنون، بلامنازع ثابت است، لیکن به شرطی که رشید باشد، و کفایت می‌کند که عدالت ظاهری و باطنی باشد».^{۶۷} بنابراین اهل سنت، عدالت را وسیله‌ای برای حفظ مصلحت و غبطه در تصرفات ولی می‌دانند و در اینکه عدالت ظاهری باشد یا باطنی، اختلاف دارند که اکثراً در ولایت نکاح، عدالت ظاهری را کافی می‌دانند.

مالک،^{۶۸} ابوحنیفه،^{۶۹} شافعی^{۷۰} و احمد^{۷۱} به عدم اعتبار عدالت معتقدند. جزیری ادعا کرده است که تمام اهل سنت جز حنابله، بر عدم اشتراط عدالت در ولی، متفق‌اند و می‌گوید: «عامه بر اینکه عدالت شرط در ولی نیست، اتفاق کرده‌اند و حنابله مخالفت نموده و گفته‌اند که عدالت ظاهری شرط در ولایت است، مگر

۶۲. المعنی، ج ۷، ص ۳۵۷.

۶۳. حلیة العلماء، ج ۴، ص ۵۲۵.

۶۴. المجموع، ج ۱۳، ص ۳۴۹.

۶۵. مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۱۷۳.

۶۶. سراج الوهاج، ص ۳۲۳.

۶۷. الانصاف، ج ۵، ص ۳۲۳.

۶۸. بدایة المجتهد، ج ۲، ص ۱۳.

۶۹. بدائع الصنائع، ج ۲، ص ۲۳۹؛ المبسوط، ج ۴، ص ۱۶۳.

۷۰. الام، ج ۵، ص ۱۵؛ المجموع، ج ۱۶، ص ۱۵۹.

۷۱. المعنی، ج ۷، ص ۳۵۷؛ الانصاف، ج ۵، ص ۳۲۳.

۵۵. همان، ج ۱۲، باب ۱۷۸ از ابواب وصایا.

۵۶. همان، ج ۱۳، ص ۴۷۸.

۵۷. همان، ج ۱۴، ص ۲۱۸.

۵۸. همان، ج ۱۴، ص ۲۱۹.

۵۹. بدایة المجتهد، ج ۲، صص ۱۲ و ۱۳.

۶۰. بدائع الصنائع، ج ۲، ص ۲۳۹.

۶۱. الام، ج ۵، صص ۱۴ و ۱۵.



در سلطان و سرور». همچنین می‌گوید: «اتفاق کرده‌اند بر اینکه فسق، مانع ولایت نکاح است، پس کسی که فاسق است، ولایتش به دیگری انتقال می‌یابد و حنفیه مخالفت کرده‌اند و می‌گویند: فسق است که مانع ولایت می‌شود؛ چون فسق ولی به اختیار نادرست شهرت دارد و فاسق، زمانی که اختیار خوب و صحیحی انجام دهد، پس ولایتش برایش ثابت می‌شود».^{۷۲}

قائلان به عدم اشتراط عدالت به آیات زیر استناد کرده‌اند:

خداوند می‌فرماید: «فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ»^{۷۳} «پس با کنیزان مؤمن با اذن مالکش ازدواج کنید» و «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ»^{۷۴} «باید مردان بی‌زن و زنان بی‌شوهر را به نکاح یکدیگر درآورید». در این دو آیه، اولیا مورد خطاب واقع شده‌اند و فرقی بین عادل و فاسق نیست. همچنین می‌توان به روایاتی که بر ولایت پدر و جد به طور مطلق دلالت دارند، استناد کرد. بنابراین در اشتراط عدالت در ولایت پدر و جد، اگر پدر فاسق باشد، تصرفاتش نیز ناقص است و فسق مانع نفوذ تصرفش در امور مولی‌علیهم می‌شود و عدالت وسیله‌ای برای حفظ و غبطه است و در خودش هیچ هدفی نیست و مهم این است که تصرف در مال صغیر براساس مصلحت باشد.

نتیجه‌گیری

۱. در امور شخصی، اذن ولی شرط است که خود ولی نیز باید اهلیت ولایت را داشته باشد. از جمله شرایط اهلیت ولی در نکاح دختر، ذکوریت، بلوغ، عقل، اسلام، حریت و عدالت است، هرچند در حدود و ثغور این شرایط، تفاوتی در آراء امامیه و اهل سنت وجود دارد.

۲. به نظر فقهای امامیه، اشتراط عدالت در ولایت پدر و جد، برای جلوگیری از تضییع حقوق صغار است که از تفویض مصالح و اضرار به آنها جلوگیری می‌کند و در بین اولیا، بر عدالت پدر و جد پدری بیش از دیگران تأکید شده است، ولی اقدامات وصی نیز، باید با غبطه و مصلحت باشد و حاکم شرع که مظهري از برقراری عدالت در جامعه است، در مورد ایتمام و صغار، مصلحت آنان را باید مد نظر قرار دهد.

۳. در اهل سنت، افرادی همچون مالک، ابوحنیفه، شافعی و احمد به عدم اعتبار عدالت معتقدند. جزیری ادعا کرده است که تمام عامه، جز حنابله، بر عدم اشتراط عدالت در ولی، متفق‌اند. بنابراین در اشتراط

ولایت محرم

آیا محرم نبودن ولی در ولایت او شرط است؟ شکی نیست که احرام حج یا عمره، مانع از ایجاب یا قبول عقد است، بنابراین عقد در این حالت صحیح نیست، به دلیل نص و اجماعی که در این مسئله نزد فقهای شیعه وجود دارد. اما ولایت در حالت احرام، برای ولی ثابت است و به حاکم منتقل نمی‌شود؛ زیرا احرام، صحت عقد را از بین می‌برد و نه ولایت را. به قول فاضل

۷۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۳۵۷.

۷۳. نساء، ۲۵.

۷۴. نور، ۳۲.

۷۵. کشف اللنام، ج ۲، ص ۱۶.

۷۶. مغنی المحتاج، ج ۳، ص ۱۵۶.



عدالت در ولایت پدر و جد، اگر پدر فاسق باشد، تصرفش نیز ناقص است و فسق مانع نفوذ تصرفش در امور مولی علیهم می‌شود و عدالت وسیله‌ای برای حفظ و غبطه است و در خودش هیچ هدفی نیست و مهم این است که تصرف در مال صغیر براساس مصلحت باشد.

۴. در مورد تصرف مال، از مجموع ادله و اقوال، می‌توان قید اعتبار مصلحت را نتیجه نگرفت و ادعا کرد که ادله تصرفات ولی در مقام شرط ذکر شده نبوده است. بنابراین می‌توان از طریق اطلاق این ادله، عدم اعتبار قید مصلحت را به دست آورد، چنان‌که برخی از فقها، جمیع ادله را مورد رعایت مصلحت دانسته‌اند و مطابق کلام شیخ طوسی، اگر ولی در امور مربوط به طفل تصرفی کند که سودی به حال او ندارد، این

تصرف نافذ نیست؛ زیرا او موظف است تصرفاتی را در جهت ایجاد منافع یتیم انجام دهد و با این وصف، نیازی به اثبات اعتبار قید مصلحت نیست و قید عدم مفسده در تزویج ولایی کفایت می‌کند.

۵. چنانچه عدم مفسده یا وجود مصلحت را شرط صحت عقد بدانیم، در صورت مفسده یا عدم مصلحت، عقد باطل می‌شود و حتی با اجازه مولی علیه بعد از بلوغ نیز نافذ نخواهد بود و چنانچه عدم مفسده یا وجود مصلحت را شرط نفوذ تزویج ولایی بدانیم، در صورت مفسده یا عدم مصلحت، عقد ولی مانند عقد بیگانه و اجنبی فضولی و غیر نافذ می‌باشد و مولی علیه می‌تواند آن را بعد از بلوغ امضا یا رد کند.

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *من لا یحضره الفقیه*، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق.
- ابن حزم، علی بن احمد، *المحلی بالآثار*، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.
- ابن حمزه، *الوسیله*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- ابن رشد، محمد بن احمد، *بدایه المجتهد و نهایه المقتصد*، مصر، مصطفى البابی الحلبي و اولاده، ۱۳۹۵ق.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، *المغنی*، بیروت، دارالکتاب العربی، بی‌تا.
- جزیری، عبدالرحمن، *الفقه علی المذاهب الاربعه*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۳ق.
- حلی، حسن بن یوسف، *تذکره الفقهاء*، تهران، المکتبه المرتضویه، بی‌تا.
- خمینی، روح‌الله، *تحریر الوسیله*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۹ش.
- زهری غمراوی، محمد، *سراج الوهاج*، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا.
- سرخسی، شمس‌الدین، *المبسوط*، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق.
- شاشی قفال، محمد بن احمد، *حلیه العلماء فی معرفه مذاهب الفقهاء*، عمان، مکتبه الرساله الحدیثه، بی‌تا.
- شافعی، محمد بن ادريس، *الام*، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۹۳ق.
- شربینی، محمد، *مغنی المحتاج*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ق.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، *شرح اللمعه*، قم، دارالحکمه، ۱۴۱۳ق.
- همو، *مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام*، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۲۵ق.

- فاضل هندی، محمد بن حسن، كشف اللثام، قم، مؤسسه نشر الاسلامی، ۱۴۲۰ق.
- فخرالمحققین، محمد بن حسن، ایضاح الفوائد، بی جا، مطبعة العلمية، ۱۳۸۶ق.
- کاسانی، ابوبکر بن مسعود، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا.
- مالکی، احمد بن صاوی، بلغة السالك، مصر، مصطفى البابي الحلبي و اولاده، ۱۳۷۰ق.
- محقق حلّی، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۳ش.
- مرداوی، علی بن سلیمان، الانصاف فی معرفة الراجع من الخلاف، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۶ق.
- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، تحقیق: عباس قوچانی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ سوم، ۱۳۶۷ش.
- نووی، محیی الدین، المجموع شرح المهدب، بی جا، دارالفکر، بی تا.

